

نقل قول خبر



سیدامیرحسین قاضی‌زاده‌هاشمی رئیس‌بنیاد شهید و امور ایثارگران یکی از مشکلات کنونی اختصاص درآمدها به دهک‌های پایین ایثارگران است؛ زیرا نظام اداری کشور ما عدالت‌محور نیست. مطابق قانون خدماتی به همه ایثارگران اعم از معسر و غیرمعسر ارائه می‌شود و وضعیت ایثارگران حقوق‌بگیر روشن است اما استراتژی بنیاد شهید و امور ایثارگران ارائه خدمات به ۵۵دهک پایین است. رفع مشکلات ایثارگران با همکاری سایر دستگاه‌ها امکان‌پذیر است. ایثار



حسین نوروزی رئیس فراکسیون ایثار و شهدات مجلس شورای اسلامی در کمیسیون تلفیق و بودجه سال ۱۴۰۱ یکی از مواردی که تصویب شد، ورود ۷۰هزار خودروی خارجی به کشور بود که البته در این مسیر مشکلاتی ایجاد شد اما مجمع تشخیص مصلحت نظام این قانون مجلس را قبول کرد و بخشی از این واردات نیز می‌تواند به جانبازان واجد شرایط اختصاص یابد. ما امیدوار هستیم که با توجه به اطلاعات دریافتی از بنیاد شهید و امور ایثارگران از حق جانبازان عزیز دفاع کنیم و این مسئله را پیگیری و مرتفع کنیم. فارس



بر یابی نمایشگاه کتاب در جبهه

روزهای ۸سال دفاع‌مقدس سراسر خاطره است؛ خاطره‌هایی که بعضاًشک‌راز چشم‌سرازی می‌کند. روزهایی که مردان و زنان غیور با دست‌های خالی در برابر رژیم سفاک تا ندانن مسلح بعث، ایستادگی کردند تا نگذارند غرور ملی و انقلاب اسلامی دچار خدشه شود؛ داستانی که هیچ‌گاه نمی‌توان آنها را از یاد برد. عکس‌ها می‌توانند بهترین نمایش‌دهنده خاطرات باشند؛ خاطراتی که زبان آن بازگو کردن آن عاجز است و قلم برای به تصویر کشیدن آن ناتوان. ۸سال دفاع‌مقدس سراسر حاصل اتفاقات خوش و ناخوش است؛ هرچند که ناخوشی‌های آن هم سراسر تجربه‌بود و رستگاری. خبرگزاری تسنیم تصاویر کمتر دیده‌شده‌ای از برپایی نمایشگاه کوچکی از کتاب در دوران دفاع‌مقدس را هم‌زمان با برپایی سی‌وسومین نمایشگاه‌کتابه در تهران منتشر کرده‌است با تماشای این تصویر می‌توان لحظه‌ای خود را در آن صحنه نبرد تصور کرده و سختی‌های رزمندگان را یادآوری کنیم و بدلیلم که چه کسانی با خون خود در دفاع از اسلامی را ایباری کردند.



مدیر دفتر ادبیات و هنر مقاومت.

تازه‌در حوزه ادبیات مقاومت

یگانه‌ایم

مدیر دفتر ادبیات و هنر مقاومت.

تازه‌در حوزه ادبیات مقاومت

یگانه‌ایم

مدیر دفتر ادبیات و هنر مقاومت با بیان این مطلب که ادبیات مقاومت قیمت تمام‌شد جنگ است، افزود: نه سیاسیون می‌توانند این قیمت را برای ما مشخص کنند و نه نمایان. ادبیات مقاومت متعلق به مردم است.

مرتضی سرهنگی درباره وضعیت فعلی ادبیات مقاومت و افزایش تولیدات این حوزه تصریح کرد: بعداز گذشت ۴۰سال از دفاع‌مقدس، تازه‌در این حوزه پاگرفته‌ایم. تاکنون اتفاق خیلی خاصی در این بخش صورت نگرفته و کتاب‌هایی که در دفتر ادبیات مقاومت منتشر می‌شود، نوعی مقدمه است. نویسندگان ادبیات مقاومت باید تربیت و معرفی شوند تاظرفیت‌های جنگ دفاعی که ظرفیتی بی‌پایان است به دنیا شناسانده شود. وی اظهار داشت: ذات جنگ‌های دفاعی مردمی است؛ چون این مردم عادی هستند که در این مواقع وسط میدان قرار می‌گیرند و از آنچه دوست دارند، دفاع می‌کنند. فکر می‌کنم ادبیات مقاومت رشد بسیار خوبی داشته است. هم‌اکنون افرادی هستند که مثل‌شان نویسندگی جنگ است؛ شغلی که توأم با شوق است که اگر این شوق نباشد، سخت به نتیجه می‌رسد.

مدیر دفتر ادبیات و هنر مقاومت تأکید کرد: جنگ‌های دفاعی همانطور که سربازانش و فرماندهانش را پیدا می‌کند، نویسندگانش را نیز پیدا می‌کند. امروز لازم است ردپایی از خود به جا بگذاریم. باید محصول خوب به‌دست مردم بدهیم تا تاریخ‌مصرف نداشته باشند. یکی از این کارهای خوب، نوشتن رمان است. چون رمان نزدیک‌ترین گونه ادبی به زندگی است. اگر بتوانیم از خاطره‌گویی یک پله صعود کنیم و به رمان برسیم مخاطب بیشتری جذب خواهد شد.

ایثارومقاومت



شهیدسیدمجتبی هاشمی سومین نفر ایستاده از سمت راست کنار شهید چمران

کاسبی که اعجوبه جنگ‌های نامنظم شد

یادی از سیدمجتبی هاشمی، فرمانده گروه «فداییان اسلام»، در جبهه‌ها در سالگرد شهادتش



خبر

خودش پیدا می‌کرد. همه ترسش این بود که مبادا در همسایگی اش کودکی گرسنه یایی لباس باشد و او بی‌خبر بماند. سیدغیراز حامی نیازمندان نور چشمی کاسبه و مردم‌گذر هم بود. مرام لوطی‌وارش باعث شده بود نزد دیگران عزیز باشد. شهید «سیدمجتبی هاشمی» در روزهای اول جنگ کار و کاسبی‌اش را رها کرد و خود را به جبهه جنوب رساند. چون در خدمت سربازی آموزش تکاوری دیده بود از توانمندی‌اش استفاده کرد و در خرمشهر و آبادان حماسه‌ها آفرید. آن قدر که خود را به جبهه جنوب رساند و فرمانده جنگ‌های نامنظم لقب گرفت. او به‌دلیل دل‌آوری هایش خار چشم عراقی‌ها و منافقین بود و سرانجام در ۲۸ اردیبهشت سال ۶۴از سوی گروهگ منافقین ترور و به درجه رفیع شهادت نایل شد. سردار قاسم صادقی که در شکست حصر آبادان، سردار هاشمی را همراهی می‌کرده از خاطراتش می‌گوید.

دوستانش او را سید صدا می‌کردند. هیکل ورزیده‌ای داشت. وقتی در گذر راه می‌رفت همه نگاهش می‌کردند و در دل هیبت او را می‌ستودند. اما آنچه باعث شده بود در دل مردم جا داشته باشد مرام لوطی‌وارش بود. آن را از گود زورخانه پولاد به یادگار داشت. نزد دای‌اش یعنی صاحب زورخانه خصلت پهلوانی را یاد گرفته بود. سیدسال ۱۳۱۹به دنیا آمد. پدربزرگش سیدهاشم قندی بود همان کسبی که ۳مسجد به نام «قندی» در تهران ساخت. پدرش بانکداری می‌کرد. اهل حلال و حرام بود و به این مسئله خیلی اهمیت می‌داد. سیدهم در همین خانواده بزرگ شده بود. تقوای لایلی داشت آن هم در عصر پهلوی که بی‌پندوباری یک امتیاز به‌شمار می‌آمد. او هرس از چندگاهی از خیابان و حدت اسلامی تا میدان تجریش را دوچرخه‌سواری می‌کرد تا به زیارت امامزاده صالح(ع) برود.

پای پدر و مادرش را می‌بوسید

سال ۱۳۳۸ به خدمت سربازی رفت. دوره آموزشی او در یادگان «کلاه‌سبزه‌ها» بود. بی‌آن‌که بداند تقدیر چه برایش رقم می‌زند و تمرین‌های سخت نظامی چگونه در آینده به کارش می‌آید. با پایان دوره سربازی سیدسروسامان گرفت و کسب‌وکاری راه انداخت. سسرش به کار گرم و دلخوش بود به زندگی. تا اینکه مادر بساط از دواجش را فراهم و او زندگی مستترکش را آغاز کرد. بر خلاف ظاهر جدی، روحیه‌ای لطیف و مهربان داشت. شیئی نبود که سید به خانه بیاید و با بچه‌ها کشتی نگیرد. تا ساعت‌ها مشغول بازی با آنها می‌شد. سعی می‌کرد رفاه خانواده را فراهم کند. اما سیدخصلت زیبایی داشت و آن احترام گذاشتن به پدر و مادرش بود. در

کاسب خوشنامی بود. منصف و باگذشت. بیشتر از آنکه به فکر کسب در آمد خود باشد حواشش به این بود که گروه کوری را از زندگی کسی باز کرده یا مشکل مالی‌اش را برطرف کند. از دوست و آشنایی که پیش‌شان اعتبار داشت پرس‌وجو می‌کرد کدام خانواده نیازمند است و باید حمایت مالی شود. برای‌شان کم نمی‌گذاشت. خیلی‌ها را هم خودش پیدا می‌کرد. همه ترسش این بود که مبادا در همسایگی اش کودکی گرسنه یایی لباس باشد و او بی‌خبر بماند. سیدغیراز حامی نیازمندان نور چشمی کاسبه و مردم‌گذر هم بود. مرام لوطی‌وارش باعث شده بود نزد دیگران عزیز باشد. شهید «سیدمجتبی هاشمی» در روزهای اول جنگ کار و کاسبی‌اش را رها کرد و خود را به جبهه جنوب رساند. چون در خدمت سربازی آموزش تکاوری دیده بود از توانمندی‌اش استفاده کرد و در خرمشهر و آبادان حماسه‌ها آفرید. آن قدر که خود را به جبهه جنوب رساند و فرمانده جنگ‌های نامنظم لقب گرفت. او به‌دلیل دل‌آوری هایش خار چشم عراقی‌ها و منافقین بود و سرانجام در ۲۸ اردیبهشت سال ۶۴از سوی گروهگ منافقین ترور و به درجه رفیع شهادت نایل شد. سردار قاسم صادقی که در شکست حصر آبادان، سردار هاشمی را همراهی می‌کرده از خاطراتش می‌گوید.

هر شرایطی که بود به پای آنها می‌افتاد و بوسه‌ای نثار دست و پایشان می‌کرد. صادقی می‌گوید: «قدیمی‌هایی که سید را دیده‌اند تعریف می‌کنند وقتی پدر یا مادر از جلوی مغازه‌اش رد می‌شند، کسبو کار را رها کرده و تا پای آنها را نمی‌بوسید نمی‌گذاشت عبور کنند. عادت دیگری هم داشت. هنگام ظهر یا غروب به ساعت نگاه می‌کرد و وقت نماز که می‌شد سر گذر می‌ایستاد و با صدای بلند اذان می‌گفت. صدای زیبایی هم داشت. سسوز کلامش هر رهگذری را جذب می‌کرد. چه کسانی که با صدای اذان او نماز خوان نشدند.» ماجرای اذان گفتن سیددر انتظار به سال‌های دور برمی‌گردد. دوران پیش از انقلاب. دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که تبلیغات ضد دین فراوان بود.

گوشواره‌اهدایی

سید روزها تا نزدیکی شب کار می‌کرد و بعد از آن به زورخانه پولاد می‌فت. زورخانه‌ای که مربوط به دای‌اش می‌شد. ساعتی در آنجا ورزش می‌کرد و سراغی از همسایه‌ها می‌گرفت. کافی بود متوجه دست‌تنگی کسی شود. بی‌آن‌که کسی پی‌ببرد به یاری‌اش می‌رفت. صادقی می‌گوید: «یک‌بار خانمی با دخترش به مغازه او آمده بودند. دیده بود به جای گوشواره نخ در گوش دخترک است. وقتی متوجه کم بضاعتی آنها شد. شب گوشواره دخترش را برداشت و به‌عنوان هدیه به دخترک داد.»

عضو کمیته استقبال از امام(ره) بود

هنگام انقلاب اسلامی، سیددر مسیر دیگری قرار گرفت. او در همان روزهای پرتنش حق و حقوق کم‌تبه استقبال از امام(ره) شد و فعالیت گسترده‌ای برای



بازیک و تنگی بود که باید نگهبانی می‌داد. سال ۶۷هم در آزمون سراسری شرکت کرد و در رشته پزشکی قبول شد. بعداز فارغ‌التحصیلی هم خود را وقف خدمت به مردم کرد. اغلب همسایه‌ها شماره تلفن او را دارند هر جا نیاز باشد با خبرش می‌کنند که برای طبابت خود را برساند. از تباط اسعدی با مردم اقتدر صمیمانه است که به جای تماس با اورژانس به او تلفن کرده و راهنمایی می‌خواهند.

دکتر معتمد آیت‌الله خوشوقت

دکتر اسعدی، بزرگ‌ترین افتخارش را آشنایی با آیت‌الله عز‌زیرالله خوشوقت می‌داند و معتقد است که بزرگ‌ترین تحول درونی‌اش از زمان هم‌صحبتی با این روحانی پیش آمده است. می‌گوید: «دانشجوی پزشکی بودم توسط یکی از دوستان به اسم دکتر سیدصدرالدین نبوی با آیت‌الله خوشوقت آشنا شدم در نخستین دیدار مهرش به‌دل‌متسست پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها پای منبر ایشان بودم. بعد از مدتی مورد اعتماد او واقع شدم. به‌گونه‌ای که کارهای درمانی‌اش را به من می‌سپرد.» در مطب او حق ویزیت مشخص نیست و هر کس بنا به وضعیت معیشتی‌اش هزینه درمان را پرداخت می‌کند. به‌گفته خودش با توجه به شرایط مالی اهالی، هزینه درمان از ۱۰ تا ۱۰۰ درصد تخفیف داده می‌شود.

هم‌شهری

یاد

مکالمه ماندگار از حاج‌احمد متوسلیان

فقط من در کنار بی‌سیم مانده‌ام

وقتی نام سردار حاج‌احمد متوسلیان به میان می‌آید، بی‌اختیار اغلب در ذهن سسکانس‌هایی از فیلم تحسین شده «پستاده در غبار» ساخته محمدحسین مهدویان را مرور می‌کنیم. یکی از سکانس‌های معروف این فیلم سینمایی جایی است که حاج‌احمد گوشه‌ی بی‌سیم را بالا می‌گیرد تا با زبان نشانه‌ها با آن سوی خط صحبت کند و از وضعیت موجود بگوید؛ از صدای رگبار گلوله‌ها و شلیک آرپی‌جی و فریاد تکبیر‌ها بگوید. می‌خواهد بگوید صحنه جنگ در چند قدمی او است و همه درگیر شده‌اند. در همین سکانس می‌بینیم که حاج‌احمد شاسی بی‌سیم خود را فشار داده و به فرمانده سپاه می‌گوید: «گوش کن ببین چه خبر است فقط من در کنار بی‌سیم مانده‌ام». و حالا این روزهای منتظی به سالگرد آزادسازی خرمشهر فرصت خوبی است تا موری به خاطرات آن روزهای فتح و رشادت‌های رزمنده‌ها و به‌ویژه سردار متوسلیان داشته باشیم. برای این مهم، نگاهی به جلد اول کتاب «تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق» نوشته حسین علایی می‌کنیم. علایی در طول جنگ تحمیلی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محسوب می‌شد و در اغلب عملیات‌های اصلی سپاه حضوری فعال داشت. او در خاطرات شفاهی‌اش در این کتاب از عملیات بیت‌المقدس و ماجرای بالا بردن بی‌سیم توسط حاج‌احمد می‌گوید: «هر دوم عملیات بیت‌المقدس، در ساعت ۲۲:۱۵ روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۱ آغاز شد. با تغییر طرح عملیاتی، مأموریت قرارگاه نصر، پیشروی از سمت غرب به‌سوی منطقه مرزی همراه با قرارگاه فتح تعیین شد. این منطقه مرزی حدود ۳۲ کیلومتر با دژ قرارگاه فصله داشت. رزمندگان اسلام پس از هجوم برای حرکت به‌سوی منطقه مرزی، با انبوهی از تانک‌ها، نفرها و آتش توپخانه و نیز واحدهای پیاده دشمن روبه‌رو شدند. نیروهای قرارگاه فتح با انهدام وسیع قوای دشمن در همان ساعات اولیه، خود را به دژ مرزی رسانند ولی یگان‌های قرارگاه نصر دچار تأخیر شدند و نتوانستند با یگان‌های قرارگاه فتح الحاق کنند و لذا در امتداد جاده دژها مستقر شدند. در واقع آنها جاده دژها را با خاکریز مرزی اشتباه گرفته بودند. در این شرایط قرارگاه نصر گرفتار بحران عجیبی شد. دشمن از سمت جنوب و از منطقه شلمچه به مواضع یگان‌های قرارگاه نصر در سمت شمال جبهه خود پانک کرد و بخش زیادی از مواضع تصرف‌شده قرارگاه نصر را باز پس گرفت. صدای رگبار گلوله‌ها، انفجار توپ‌ها و شلیک آرپی‌جی‌ها در همه‌جا شنیده می‌شد. حاج‌احمد متوسلیان، فرمانده تیپ محمد رسول‌الله(ع) برای نشان دادن وضعیت دشوار و بحرانی، شاسی بی‌سیم خود را فشار داده بود و به فرمانده سپاه می‌گفت: «گوش کن ببین چه خبر است. همه فرماندهان و مسئولان تیپ، حتی حاج‌مجتبی و محمود شهبازی را ندانم دشمن می‌چنگد؛ فقط من در کنار بی‌سیم مانده‌ام.»

حسین علایی در بخش دیگر خاطراتش از آن روز می‌گوید: «درگیری‌ها آن قدر نزدیک بود که تشخیص رزمندگان اسلام از نفرات ارتش بعثی سخت شده بود. در این هنگام یک بسیجی دلاور توانست با تراب‌بان تانگی که داخل نفربر فرمانده تیپ ۲۴ شدند. بسیجیان با آرپی‌جی ۷ و یک برادر استوار ارتشی هم با موشک تاوب به تانک‌های دشمن حمله کردند و موفق شدند حدود ۱۰ تانک دشمن را منهدم کنند.»

در همین کتاب با نقل از علایی آمده است: «وضعیت سختی بود. ما در این بین نگاه کردوغبار وسیعی تمام منطقه پانک دشمن را فرا گرفت. به‌گونه‌ای که چشم، چشم را نمی‌دید. فردوغبار باعث شد تهاجم دشمن تا کام بماند؛ سپس تاریکی شب هم فرا رسید. معمولاً با تاریک شدن هوا، توان جنگیدن ارتش صدام کاهش می‌یافت، زیرا استفاده از تانک و آتش توپخانه، نیاز به روشنایی داشت. به هر حال در این مرحله نبرد، رزمندگان اسلام موفق شدند تا ۱۲ کیلومتر پیشروی از جاده‌اهاوز-خرمشهر، نهایتاً در منطقه پاسگاه‌یزد، خود را به دژ مرزی عراق برسانند.»



معرفی کتاب

از بوانات تا وپسالا

دومین کتاب انتشارات روایت فتح در سی‌وسومین نمایشگاه کتاب تهران با عنوان «از بوانات تا وپسالا» منتشر شد. محمد طاهری کتابی نوشته که مقدمه ندارد اما مؤخره دارد. در حرف اولی نذار اما حتما حرف آخری خوش‌داشت؛ حرفی که به جهاد، ایثار و امید ختم می‌شود.

حتی در دردهای جانسوز جانباز شیمیایی. از بهشت ایران تا بهشت سوند همه را می‌شویم با داستان‌ها و حوادث غلام دلشاد، نوجوانی که جنگ زندگی‌اش را درگون کرد. این کتاب مختصر و مفید که در ۸۸صفحه و به قیمت ۲۸هزار تومان آماده شده را می‌توانید در نمایشگاه کتاب هم خریداری کنید. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «فرم خروج از بیمارستان را امضا کردم و تنها بی‌رتم حوالی بصری اور زدن. پارک‌سی همان نزدیکی‌ها بود و منظره بچه‌هایی که بازی می‌کردند مرا به آن‌جا کشاند. دیدن بچه‌هایی که همه دغدغه‌هایشان بازی و خنده و شادی بود برایم شیرین بود. آن‌ها نمی‌دانستم جنگ چیست، دشمن و شیمیایی‌ای و تاول و سرفه چیست و حتی نمی‌دانستند غربت دل تنگی چیست…»